

با سلام به امام عزیز امیدوارم که حال شما خوب باشد. در این نامه می خواهم با شما درد دل کنم. ولی نمی دانم چه بنویسم. هر چه به ذهنم برسد برای شما می نویسم. در کتاب دینی نوشته اند که شما در پنج سالگی غائب شدید. حالا چند سالتان است؟ سن شما هم زیاد میشود یا به همان حالت هستید؟ این چهار نفری که گفته اند با شما ارتباط داشته اند راست بوده؟

دیروز که با مامان رفته بودیم خیابون خرید کنیم دیدم روی در و دیوار نوشته شده برای سلامتی امام زمان صلوات. حالا به فکرم رسید که از شما پیرسم مگر شما مریض هم می شوید؟ بمیرم، کسی هم که توی اون چاه نیست از شما پرستاری کنه. راستی برای دکتر چی کار می کنید؟ اما معلوم است که خوب مواظب خودتان هستید که هزار و دویست سیصد سال زنده مانده اید. حتما می دانید که این روزها وبا آمده. باید مواظب باشید. برادرم می گه این چیزها چیه تو از بابا مامان میپرسی. بابام می گه اینها دیوانه اند که این چیزها را می نویسند. امام زمان را خدا نگهداشته. اگر کسی مریض بشه که فوت هم می کنه.

چند وقت پیش توی تلویزیون یک فیلمی دیدم راجع به مسجد جمکران قم. راستی راستی شما اومدید اونجا نماز خوندید؟ حالا چرا اونجا؟ مامانم می گه حتما امام دلش سوخته که مردم بلند شوند اینهمه راه بروند سامرا سر اون چاه زیارت، کارشون رو راحت کرده. آرزوم اینه که شما چند جای دیگه ایران هم بیاید نماز بخونید که مردم راحت تر بروند زیارت. خاله ام می گه که جای پاتون هم مانده. من که باور نمی کنم. مامانم قول داده یک روز همراه خاله اینها برویم اونجا. آخه خاله و دوستاش هر سال از طرف باشگاه بدنسازیشون تور می گذارند و می روند جمکران. خیلی بهشون خوش می گذره. نمی دونم چرا...

توی اون فیلم دیدم که مردم عریضه می خرنند و توی یک جای خالی خواسته هاشون رو می نویسند و می اندازند توی یک چاه که روی درش را با یک چیزی شبیه صندوقهای پستی که شکاف داره پوشانده اند و مردم از لای اون شکافها عریضه رو می اندازند تو. به زبون فارسی. حتما شما اینهمه وقت داشتید فارسی رو یاد گرفتید. برادرم مسخره ام می کنه می گه چی می گی توی کتاب ما نوشته ارتباط قلبی و معنوی با امام زمان. خب اگه ارتباط قلبی است که دیگه نامه نوشتن یعنی چی. بابام می گه خوب دکانی برای خودشان راه انداخته اند. ولی خودمونیم اگه این سیستم ارتباطی از چاه جمکران به چاه سامرا برقرار باشه خیلی کار جالبیه. چطوری می شه؟ از زیر کنده شده؟ مثل فیلمهای بازداشتگاه آلمانیها. اونوقت تازه اینها همه قبل از اینترنت و ایمیل و اینها بوده. بیخود می گن که ارتباطات جدید را دانشمندهای غربی درست کرده اند. قربون امام زمان خودمون برم.

وقتی معلم دینی ما گفت که امام زمان با شمشیرش همه بدجنس ها و ظالمها را می کشد و عدل و داد را برقرار می کند شب خواب بد دیدم و کلی ترسیدم. ای امام عزیز شما که اینقدر قدرت دارید چرا کاری نمی کنید که ظالمها و بدجنسها فکرشان عوض بشود و دست از ظلمشان بردارند و به طرف عدل بروند؟ به نظر شما بهتر نیست؟ حتما باید بکشیدشون؟

راستی دیروز جغرافیا داشتیم. از معلممون پرسیدم اجازه این شهرهای جابلقا و جابلسا کجا هستند؟ من که هر نقشه ای را می گردم پیداشون نمی کنم. معلم دعوایم کرد. گفت بشین درست رو بخون. بابام می گه آفرین نگذار این چیزها رو توی کله ات فرو کنند. می گه تو مثل اون کودک توی قصه هانس کریستین آندرسن هستی. قصه لباس جدید پادشاه. می گه بالاخره یکی مثل تو باید پیدا بشه که بگه بابا اصلا همه اینها حقه است. پادشاه که چیزی تنش نیست. چیزهایی رو برام توضیح داد که نفهمیدم. می گه بزرگتر که شدی می فهمی. شاید سال دیگر که رفتم راهنمایی باز هم برایتان نامه بدهم.

امام جون کاشکی زودتر بیایی. یعنی به سن من قد می دهد که شما را ببینم؟ مادر بزرگم و مادر او هم در آرزوی شما مردند ولی شما نیومدید. امیدوارم که این نامه به دست شما برسد.